

دکتر محمد یگانه آرانی

فرانکفورت - آلمان

امواج آرامش

موهوم ما از حقیقت

حقیقت - تنها چیز است که شایسته بستگی است . فقط بایستی با حقیقت پیوست .

فقط حقیقت سزای بستن است . فقط بحقیقت بایستی پای بند شد . بدین ترتیب حقیقت تنها چیز است که سراسر آزادی را از ما میگیرد و حقیقت است که فقط نفی تمامیت آزادی را از ما می کند . سراسر تصاویر و تخیلات و افکار ما در باره حقیقت از « پیوستگی خواهی » « میل بستگی » انگیزه شده است : ما چون می خواهیم بسته باشیم از حقیقت زنجیر مطلق خود را می سازیم .

سر اندیشه

در هر سر اندیشه ای جهانی از اندیشه نهفته است . قدرت متفکر در اینست که این جهان اندیشه را از آن سر اندیشه بیرون کشد - بگستراند - بهم پیوند دهد - در تمایز و اختلافشان وحدت آنها را استوار سازد - روش این گسترانیدن را روشن کند .

هر اندیشه ای را بآن سر اندیشه برگرداند . برخورد آنی و گذراندن با

سر اندیشه‌ها تاریخ تفکر را تشکیل نمیدهد. وقتی که مغز ما انباشته از سر اندیشه‌ها باشد و همه فاقد گسترانیدن خود باشند - مغزی فقیر داریم. هر سر اندیشه‌ای در روش - قدرت گسترانیدن خود را پیدا می‌کند و در هزاران اندیشه ثروت خود را می‌نماید و از هزاران راه باز بخود باز می‌گردد. ما بایستی از انباشتن سر اندیشه‌های فراوان که در خود فاقد قدرت گسترش هستند پرهیزیم. این سر اندیشه‌ها - بذرهائی هستند که یا جوانه زده خشک می‌شوند یا در همان بذر عقیم میمانند و همیشه سر بسته و ناگسترده‌اند.

تاریخ تفکر - تاریخ سر اندیشه‌های گسترده‌نی و گسترده شده هستند. شعر - زادگاه سر اندیشه هاست و با سر اندیشه‌ها - درک ثروت و سرشاری خود را می‌کند - اما تفکر در سر اندیشه‌های سر بسته و ناگشوده - عقیم می‌شود. تفکر - قدرت گسترش و روش گسترش سر اندیشه‌ها را می‌یابد. شاعران - سر اندیشندگانند. متفکرین - اندیشه گسترانندگانند. و قتیکه اشعار ما - متفکرین خود را نیابند - در خطر عقیم شدن سر اندیشه‌های خود افتاده‌اند.

اعتراف متفکری که برای آینده می‌اندیشد

در من روز بروز صبر عجیبی رشد می‌کند. برای اینکه روزی خواننده‌ای پیدا کنم - کسی مرا بشناسد صبری فراوان دارم. شاید من گاهی بی‌حوصله شوم - گاهی احتیاج بتأیید داشته باشم - گاهی اشتیاق بفهمیده شدن داشته باشم - ولی این افکار من هیچگاه صبر خود را ازدست نمی‌دهند - در آنها صبری برای ابدیت نهاده شده است.

در اشتیاق یافتن شناسنده - هیچگاه تلخ و شوریده نمی‌شوند - برای

زودتر شناخته شدن هیچگاه خودآرایی و بازار گرمی نمی کنند . افکار من وقت دارند . ماهها و سالها و صدها وقت خواهند داشت . این صبر منکی بر ایمانی است که افکار من از درك ابدیت خود دارند . افکار من معاصر با شما نیستند . معاصرین من فردا و پسین فردا خواهند آمد . من منتظر معاصرین خود هستم . شاید کسانی بگویند که من در عصر خود ناشناخته ماندم ولی من می گویم که من در عصر خود شناخته خواهم شد . لذت زیستن پیش از عصر خود - در اینست که بی جنجال و تحسین شناسندگان خود - بدون آنکه کسی مرا بشناسد آزادانه و با فراغت بال برای خود زندگی می کنم .

من غوغا و مزاحمت شناسندگان خود را نمی توانم تحمل کنم . آنکه شناخته شد - غوغای شناسندگان حتی تا دورترین و آرامترین گوشه های ضمیر او خواهد رسید . آنکه دوست می دارد زود شناخته شود - اعماقی نزدیک به سطح دارد . اما فکر عمیق همیشه ناشناس میماند . همیشه در تلاش شناختن آن هستند . همیشه عمق تازه ای بظهور می آورد - همیشه قابل کشف است - همیشه گمنام است .

امروز چون کسی مرا نمی شناسد - گمنام هستم اما فردا که مرا بشناسند گمنام تر خواهم شد .

لذتی که گمنامی دوم دارد بیشتر از لذت گمنامی اول است . تفسیرات و تأویلات تازه بتازه شناسندگانم مرا بخنده ای ابدی خواهد انداخت . از آن جهت ابدیت را بمن می دهند که فرصت کافی داشته باشم بشناسندگان خود بخندم .

گریز از شك

قابلیت تحمل شك بسیار کم است . بسیاری دوششان در زیر کوچکتترین شکها زخم می شود - با آنکه سنگین ترین یقین ها را بدون آنکه خم بابرریا ورنند - تحمل می کنند . جستجو - برای این افراد برای آنست که تاب زخمهای شك را بردوش ندارند .

گریزنده از یقین

کسیکه از یقین بدان جهت می گریزد چون قدرت و شهامتش خرد و خفیف می باشد - معمولا برای پوشانیدن این خردی شهامت و عدم تحمل یقین - دست به شکهای نارسا ولی تندرو و گستاخانه می زند . در شکهای او - رنگ پریده و پای هراسان يك گریخته بی سروسامان را می توان شناخت باشکهای خود فقط تنگ نظری و سستی قدرت خود را نشان می دهد .

دفاع کردن - عدم اطمینان بافکار خود

آنکه صبر می کند تا افکار خود را دیر شکن تر و تمام تر بنویسد - تا جرئت خواننده را در شکستن و زور آزمائی و شك کردن در افکارش بکاهد - از امکان تفکر در اجتماع می کاهد .

دیر شکستن و تمام تر کردن فکر - بدین مقصود است که پیش از ارائه فکر - فکر مجهز بآلات دفاع و سنگر بندیهای پنهانی باشد .

افکار امروز من بافکار فردای من - دفاع خود را تکلیف نخواهند کرد . يك سطر پیشین فکری - سطر بعدی فکر من را موظف به سنگر بستن خود نمیکند .

غلبه بر هزاران شك

شوق به یقین - اگر چنانچه نمی بایست بر هزاران شك در راه معرفت

غلبه کرد - بسیار ناچیز بود .

یقین زیاد

شك از یقین زیاد - یا تعصب میسازد یا یأس پدید می آورد .

عادت به شك

عادت به شك - از عادت به یقین مضرت تر است - عادت به یقین - سست کردن و کاستن بستگی است . عادت به یقین - از بستگی زنده - بستگی بی کیفیت کمتر ولی با دوام بیشتر فراهم می آورد . اما عادت به شك - نقض شك است .

شك عهده دار بریدن است و عادت از شك خصیصه ای ماشینی و بی روح میسازد . شك خود بستگی بیروخ و خشک تازه ما می شود . عادت به شك تضاد عقیم سازنده شك است . شکاکین معتاد به شك - روز بروز سطحی تر می شوند . موقتین معتاد به یقین ما را نسبت به یقین های خود متفترتر میکنند - ما را از یقینشان بخنده می اندازند .

یقینشان ما را به شك می خواند و به شك برمی انگیزاند . بدین ترتیب یقینشان ما را به شکمی زنده هدایت می کند . ولی شکاکین معتاد - ما را از شك سیرمی کنند - . تمایز پسین شك زنده و سرشار - از شك عادی و خشک و عقیم برای عموم دشوار است .

معرفت گذشته - در تغییر گذشته مسیر است

ما وقتی می توانیم گذشته را بشناسیم که بتوانیم آنرا تغییر دهیم . شیوه ای که بتوان آنرا تغییر داد و قدرتی که برای تغییر آن ضروریست - شرایط و آلات برای شناسائی گذشته هستند .

آنکه میخواید گذشته را بشناسد - نباید آنرا یاد بگیرد بلکه باید آنرا دیگری سازد. یاد گرفتن گذشته - به منجمد کردن گذشته یاری میدهد. هر تاریخ نویس یا تاریخ دانی - خواه ناخواه تنها « تثبیت گذشته » میکند بلکه « ابقاء » گذشته میکند تاویل تاریخ است که گذشته را حمله آورده و میگذرد گذشته رؤیای آینده می بیند. تاریخی که آستن بآینده نیست - از گذشته ای مرده سخن میگوید. تاریخ - آلت تجلیل گذشتگان نیست بلکه مواد برای خلقت آینده ماست.

اصالت و کهنگی

سنت حق - جستجوی تازه هست

آن حقیقت نه - که دیر آوازه هست

- یکی از موهومات اساسی ما آنست که هر چه کهنه تر باشد سرچشمه نزدیکتر است. قدمت میزان اصالت. بدین ترتیب محققین تاریخی هر چه را اصیل تر می پندارند - پیش تر می نهند - با آغاز می برند.

اما هر جا سرچشمه حاضر باشد اصالت دارد. قدمت بیشتر ما را بر سرچشمه نزدیکتر نمیسازد. یافتن سرچشمه تجربیات و معرفت و هنرهای انسانی - ما را به تحقیقات تاریخی میگمارد. کهنگی تنها نمی تواند ما را بجستجو بیانگیزاند چه بسا کهنه ها که در حین زندگی شان مرده بوده اند. چه بسا افکار و سنک های هنری و عقاید را ما برای اصیل تر شمردن - قدیم تر ساخته ایم. حضور سرچشمه - به تنهایی تضمین اصالت را میکند.

یافتن سرچشمه تجربه و معرفت و واقعیتی در گذشته دور - اگر برای

تقدیس و بالطبع ساختن آن نباشد - باعث اصالت آن نخواهد شد.

تشخیص اصالت - با این میزان صلب و یکنواخت - باعث گمراهی و اشتباه در درك اصالت خواهد شد . ممکن است همین امروز در تجربه‌ای یا معرفتی یا واقعی - سرچشمه اولیه مستقیماً حاضر باشد و برعکس اگر قرنهای متوالی پیش از آن رابه پیمائیم حضور این سرچشمه را در هیچ پدیده‌ای نخواهیم یافت و اعتبار اصالت آن بهیچ گذشته‌ای احتیاج ندارد. چه بسا که ما تقدیس کهنگی را برای انتقام جوئی و تحقیر از نوابغ کنونی بکار می‌بریم - تا ارزش کارهای آنان را پائین ببریم .

دیده‌ای تیزبین برای اصالت شناسی که پای‌بند موهوم « تقدیس کهنگی » نباشد ما را از هنر « قدیم سازی واقعیات و افکار » از « آغاز پردازیه‌های حالات و پدیده‌های اجتماعی (خواه اقتصادی خواه سیاسی خواه دینی)رها خواهد ساخت .

اصیل - فقط در حاضر می‌تواند حضور پیدا کند . حضور اصالت فقط در حاضر است .

هرچه اصیل است همیشه حاضر است . ما سعی میکنیم بلکه در تاریخ با یافتن نقطه‌ای از سیر تاریخی - به واقعه‌ای - به تجربه‌ای برخوردیم که اصالت تجربیات ما را در حاضر تشدید و تقویت کند و وسیله‌ای برای وصول باصالت تجربه کنونی را روشن‌تر سازد. در قدیم سازیهای افکار و عقاید و پدیده‌ها - تاریخ گذشته را جعل میکنیم .

گذشته‌ای برای ما جالب میشود که قابل جعل باشد . گذشته‌را برای اصیل ساختن مقدسات موجود اجتماع تغییر میدهیم . حماسه کردن تاریخ - جز اصالت دادن به مقدمات ما چیزی دیگر نیست .